


بازرسی شد
۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: کتاب مصنفان و در کتب و تصانیف		شماره ثبت کتاب
مؤلف		۷۹۴۵۰
موضوع	شماره قفسه	۵۹۷۶
	۹۹۱۶	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۹۱۶
۱۳۰۱

خطی - فهرست شده
۹۹۱۶

دو برگه از دفتر خان در بهار ۱۲۷۴
در اول ۱۲۷۴ از اول

۷۵۴۷

۱۲۷۴

۹۸۷۱

شماره
۵۵
۱۶

۹۱۶

خطی - فهرست شده
۹۱۶





شیش
امواته تعالی

در اول این مرتبه روز از زدن در بدو سلطت اعلیت قدر قدرت شایسته به پیش مجاهد
روح العالمین فدای این بنده در لاجه بجز خدمت ما مرشد که در آنها قایل به تحریک و پیمان
نست سزاوارت سنان در سخنان برابر راه انداختن دست زار که با چاه بحر خان بود
ما و فرخنده با چاه مطلق و تجمیع ترتیب که گفته مشوق شده بودند در هر روز از آن فرغان
آنها ما بر نوبت خود بعد از خدمت خدمت خود ابروی زبانش در مطبق خوانی این مرتبه
با نیام رسانده مراد است بخوم آن اوقات نماند بود که توبت قان خان فغان بکوت
در اقطاب افغان ما مورد و موم بر زایع الی سنان از جانب ایدار مرتبه وزارت
و پیکار در ابرو و موم موم موم بعد از درود افغان بخدمت رتبه خدمات محکم بود بود
نمیدانم در واقع شده میانه بر زایع این مرتبه در افغان و بر زایع اناب شاعر افغان
افکار و نقشه ایشان بنامه کشید و کیفیت بوفی فغان رسید بعد از کنگر سار
کی کار مضمون اید بر زایع این را در عا و قدرت دیوان قایل بودید و این ملاحظه در مقام
رعایت و حمایت ایدر آنکه در شرفه کار ایشان از آن آرزب بجهت و بجهت کشید و بجهت

از اول

بر اول وقت رسید چون مراتب فرستاد و با و یار مرتبه و فرستاد بنده در کاه سو
از دربار سمدت مدار با آوردن بر زایع این و معتقدلی بر زایع اناب وزارت افغان
فانور زخمی که بعد از آن وقت با باب چهارم در ده ششم در و دو کاشان ایدر اناب
در فرقه دیدیم که با یکدیگر نماز می خوانند بجهت غفار و سحر من حی و بعد کاف فغان که
در آن دوران دوزیر و پیکار زایع این بر زایع که آن روز با یکدیگر با تیر و کشتن متوجه بودند
داشتند بعد از اطلاع از آن کیفیت چون سبب ایدر ایدار مرتبه نظم ایدر زایع موم کرد و فرست
نمودم آن فغان در این کعبه با فغان رفیق در ایدر ایدر ایدر کاشان که در طمان مانده
از فرقه و سار دیدیم با یکدیگر چون در در افغان ششم فرقه و فرقه بر زایع و بعد از آن وقت
بفغان شدت داشت که تا بعد از آن فرقه ششم بر زایع با چهار از ماه با زار روزه شده بود
فغان فغان رسیدم در غیبت در حکام داداده با زلف منزل لام مجرم کمانه مار
اود ایدر اناب مضمون بر زایع موم سبب جمعیت بنام دیدیم که میان آنها سرب با سرب ایدر اناب
گذاشته بقیمت آن منزل از زایع می خوانند که این اجماع از کدام دست است گفت اینها از کاشان
بر زایع اناب می خوانند و سار ایدر اناب در سبب خدمت آن مقام جمعیت آن وقت ششم

ز شجاعت نام دادم بجان شدت انکس محض بر اجبت کهم آرزو تمام باز در کما
از ترس بر کار و الواط لبه لبه کویق از بخار و بخت در بعضی کما بقدر کفایت باز
بجو و قدر مدار بر کفایت مرآت نصف شهر با بر ز اجلی این انقباض بر ز اجلی انقباض
تا اگر اهد بر یک با بر ز اجلی این و از اگر از ارا و از بخار و در اول کار که کهم اهد بر ز اجلی
کبه را از این لادام که دکانه را باز کونه و در بعضی مرآت با بعد از آن ز اجلی که اگر کفتم
برون بر ز اجلی این مایه در بخان او غرض از اهد مرآت که در تپ و تون در اثر مایه شود
و این منقبات فرا به اهد بر دست و موم رعایا مرآت کله اندا بعضی ناقص بقدر بخان کهم
که از این مطلب را بجهت کونه بکده واقعه را بکس نعت دادم که بر ز اجلی این بکله
و زیادت بر ز اجلی انواب پدید بار قلندره بجهت موم این واسطه از بیات بکون
بر ز اجلی این کما بر خوشگلی بجهت در کار خان فغان ز کونه فرود ما به بودم در غارت بر تران
و بخان در آنرا اهد بر ز اجلی این در غده عام فرمائش او بپار و درات قاره و بود
برسانه که موم کله سده ازین بر کفایت انداختن دست بردارنده و این ولایت آرا کرد

ما از ز کله در این اشک کما تمام اهد بر بود کما بجز ساقه لبه لبه بجهت موم اهد به
در در کفایت با آن بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
آوردن بنده ز اجلی این بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
باین ز کله با کهم که اگر از کونه ازین اجماع در اهد به تا موم بجهت بجهت بجهت بجهت
این ز کله با کهم که اگر از کونه ازین اجماع در اهد به تا موم بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
بر برنده کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
کفتم که در دست و کله را بار برنده بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت
نقشه شاکه کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت

و این کله بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت بجهت

بجز نمانم که بر آن خوف نایم چه جبار اینده شمار ز کعبه چایید فد در از آن دم
 بیدگان ز بر حریت و نهه گمان همه گنج او دادم در خدمت در آن قوی
 بنفد توقف او در اصفهان باعث بکدیفته و فساد نمود و آن ساعت او را از کعبه
 بوی خود فرود آید و بیدگان بر سر نه بجهت خورشید نزل نمود در هر کس که گفت
 نقره جوهر در دوزخ آید توقف گویم تا آید که را از عقب بر سینه و از زبان او نماند
 ندیم بد از دوزخ و خود او هم بر دوزخ خود سوگند اهدا بکند را با نماند بد و در آن
 داده کشته را دادند و نفس کن از پرانم داده تم نم بر فراز در هر دو هم خواهیم رسید
 فد در حال او را ازین چای بار نزل میدم خواهی او را اوست نمه و کوه فند راه آ
 بد از کعبه آمدیم ده روز بعد از ورود و فد در دوزخ رسید و ندی فد در و فرط این امر است
 کردید بلکه هم تقدیر کردند که آردون بر زانج میس و کف ایشی بر زانج اوست
 فتنه ندید بر شد از آنکه اول امر است مقدر ایم و در اطلاع امور رعایت معلوم است
 و آئین رعیت در این کار بود و ازین خدمت زانکه از هر دو رعیت اهدا بکند

در هر است بداند و حریت و نعمت و عجب اجر نماند حکومت موتی آن نماند
 در روز اسطه اصفهان غمت سر که در آن روان رود او و از دار الفدنه با باره جود الله
 قون بر تر و قوب بر آن نظیر بگاموست و بعد از بدلتا بر سر و او اهدا بر سر که با
 اصفهان رسید رفع آن فتنه و کوبش اهدا آن اشقام اهدا حبه الله او اهدا بر سر
 موتی آن مغز را بر مفضلده خواهد نرسد که باعث فساد اول هم بود و سبب آزار
 آن هم شد و از این باب ز میدان قطعه در فتنه نماند فتنه و ولایت و توفیق رعیت
 در کربا و دیار حریت و عقیقته بود بعد از بر اجبت فد در از فرسان و توقف
 آن مملکت انحراف است اید آیت بجان معلی اندر در حبه الله بر این نماند
 در دانه اصفهان دارم که آید فتنه رعایا را که راجع آید نماند و نماند فتنه و کوه
 راجه از تراف کعبه و هم ارباب کعبه که کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 توفیق اشک کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 در آن حکومت طراف خان فغان بود از مکر و عمل و اشته بدو ایتان چایید سازد

اطمینان در ترخیص مافات مفسد و کتبت است نهایت بهر مبارک سازند
 این جهان ناز را زود بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 در قفسه دارد شده و در باغ ابراهیم که در آن نزل نموده از خداوند عز و جل که از او حق
 اطمینان در ترخیص مافات مفسد و کتبت است نهایت بهر مبارک سازند
 بر آرزو کار با آن از یکدیگر که در این جهان ناز را زود بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 در با هر سه نوزاد شده و مافات مفسد و کتبت است نهایت بهر مبارک سازند
 با در راه اولیای الهی که یقین بر
 که خدا را نماند آورده که در این جهان ناز را زود بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 بیاید که بر مضمون در هر دو که یقین بر
 خاطر محراب است که اقدار بر گشته شده و از کارهای نیک و از کارهای بد است
 منظم کارها و خدایان بر این مضمون و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر

و اگر کسی در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 که بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 مایهات این مملکت بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 مدینه که در حقیقت است و در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 که بدست میرد و داده بود و بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 چونند مایهات و در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 بافت از آنکه در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 با در هر دو که یقین بر
 بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 و در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 که در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند
 کار خود را از بخوابید و قطع کرد و بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر
 بهر یقین و بهر یقین در راه اولیای الهی که یقین بر

در این راه نماند و در بندگان خداوند نماند

الصحیح قدرت شایسته عالم ناهای العالیین فدایه نائب الکلمه محمدان فرموده و
بدار الله صبر و تدبیر و تقوی و خوف از خداوند متعال و درود بر ائمه اطهار
در سستی که نماند است در آن آفتابها هم اولی و نفعی را بر بوی یک است تا در وقت
فدوی در وزارت بر هم بر آن عیون و کما عود در عمارت بنجاب صلب کتاب ارفع بعد از حاکم
اصیله ای لیه و در عظم واقع شد که در فرقه و کما امور از همه در عمارت بر حکم ظرف حیدر
چهارم در عمارت طوق در آن وجه در تار و دادر بر نیکان فدایم در دولت و اهل
ماند بر آن دقیقه در آن آن دشم خدای ایوان خود را از دست و جب الدیوان را در است
در غنی روزنامه در تمام ماه به نظر او در است بر سرید و کیفیت در آن دولت فدایم
و بویک مفضل عرفی شده و بکندید و غیر آن که در جب عدل خاطر در است هر آن دست
خواهد شد و لا جرم خود که در زمانی طوحت جان نادر واقع شد و در شکی آن الله بر تمام
عوف میخواندند هم مرفیع طایفه مرکب ایمن بدار سلطه اصفهان بر خواجه که از چهار
و نیات در واقع با بن ایکنم ابرامس در نظرند بود بنظر آن بقیه عالم در ایمان
رسید آن هر را فراب منهدم دید حکم و تور شد در جان مارجو بصیر در حد و در آن کانه

في الواقع انك تكتب بغير قصد تا در باب میگویند از او در زمانه جب الدیوان بر وزیر بخان
شد در الله بنای قدیم فی و تندر و بلوغ که در از جانب ایاری است و قیام با شده
دست سکه را بنایم رسیده از آن بابت عمر اهدویت بدکاره در ام کرت ایست
اشکاف لاند از عمارت نزدیک عمارت بعد است جب حکم اندی مرفع بر حوضخانه زانده
بر آنچه آن عمارت در لک است بیا تا به رسیده نهایت عمارت در دور هم یک از عمارت
سابقه چون دست فضیله است عمارت شده است مخرج مراب است این جان مرفوعه تا موارث
در حال بیای آن اشکاف لاند نیز از او اطوار در در زمان طوحت سوبت آن متا فتره
دخا که بعد از ایاری است فدر را بکوی این مامور خود جان نادر که آنها را گرفته و در
نفس جهان اصفهان در یک هزار ریات اهل و شایع فخری که در موقوفه آنی فخر که بر
این تابیر است بجز باند از بجز باور آن که بدار الله فدایم کرده
اگر از این در دیوان بر همه هزار خود رسیده فخر و کوی بکند که نام او بر خرد در زمان سلطت
خداوند ایمن در آن همه طوحت از بیضا الله به با هم از طایفه و کون خود بر کجا
قطع الطریق و شایستگی و احوق قرار ماه زنده و آرزو مسلمانان را از دست فرود میزند است

مکن بود در این چهاره ای در کتب کتب بجهت آنکه از هر جهت است به عنوان کتب
و کتب روی محمد اندر مسلمانان به هم اندام با هر عبادت و کتب بکف بر باز رساند و در این
یا مجوز کتب بکتابت بکنند و با هر عبادت و کتب در احوال کتب او کتب
شدن مجوز ای صلیب در باز جاره آن کتب الهی در کتب و نیز کتب در جهت کتب
کتابت و کتب بکنند تا از زبان علمت است را از هر جهت در مسلمانان است کتب
نزل کتب در جهت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
اوردن کتب در جهت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
بر آمدن کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
کتابت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
بنام کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
نویسد در کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
کتابت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
در کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب

از هر جهت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
از هر جهت کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
رقم کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
اگر کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
برای کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
عوار کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
آن کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
در کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
بدر کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
نویسد کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
نویسد کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
معرف کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب
تا نام کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب

بگویند از آنکه آمدن بجهت زحمت را بخت است در مقام اول که سالی
 برآید زوایا از اطراف قوه نگاهند و خاک بهر کسی زنده میان قوه یکدیگر و مقدر کار
 بگویند بجهت آنوقت یک سلف است اما در ترکیت که با او را قوام است بر او در حضور دیگر
 دیگر که بدن اینک قوه از آنها بدن از او از طریق بجهت قوه یکدیگر رسیده بعد از آن در آنها
 قوه با جمیع قوا یکسان را با یکدیگر بجهت آنکه آورده اند بعد از آن در هر یک این
 بجهت آن که از این بین بجز آنکه رسیده باشد در آن در آنکه بجهت آنکه ماند که در آن
 در هر یک که در آن بین بجا نماند که در آن بین که در آن بین که در آن بین که در آن بین
 از خود نماند که تا به ابر با وجود در با کوه و در آن از آن که بکنند در آن بین که در آن
 منزلی است در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 طاعت را بجهت آنکه تا او ایات روحی است در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 مقصود بهرین در آن قوه یکدیگر بر آن از آن زنده در آن ادوات بنا بر قوه آن در آن در آن
 نگاه که در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 ملا و خواهر آن که قوت قوه آن تا این که در آن در آن قوه در آن با سبب او قوت قوت تا

هر یک از قوه که بقدر قوه داد و ستد در آن قوه است و در آن وقت بهر او از آن که در آن
 که در آن بجهت آن که بسبب سبب است این را بر سبب که در آن است و در آن وقت بهر او از آن
 انچه در آن که کوه قوه تا بر او در آن از این قوه را یکی تا نوزده ده روز بعد از این بجهت قوه
 رسیده که بجهت این سبب است این که در آن است و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او
 قدرت بجهت آن که تا سبب است این که در آن است و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او
 و با بجهت آن که در آن است این که در آن است و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او
 سبب است این که در آن است و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 حرکت که در آن است و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 چنانکه در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 که در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 نگاه که در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن
 و در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن وقت بهر او از آن در آن

حکمت و توجیه جان نازج معجزه بود که همراهت رفیع از است این از آسمان نوحه کیم به
مولا که دستگیر تو شد هر روز که بدین دار گذشت بر از نزل زده که یا از قرار بدست خیر کنی
آنها را نوم باز بگذرد چنانکه بگردد از آنکه در وقت است از باب اظهار محبت استند
و نیز در این فن در تمام تا اطمینان که جمله آنها هر چند اندر که آید اول است اده نفع
بر باز را پریم که در آن نزدیکانند در وقت حدیث کوبند شده و نماند دوران محراب است
شوقی بر اندازند که آنها در همان محل و کس اهل بطور آن که بر روی ایشان قدر کوی که
توجه با خود در حقوق را خواست که با چندی بر بند از نوحی جمله شده چنانکه است قاری
نسبت با نوحه نزل که با بود با در قاری شده با کس از نوحه شده چنانکه از
گذشته جان ناز دوران آنها با نرفان بر نماند که هر وقت کس خواست که آنها را که در آن
اینست کوی در بلاد را آنها بر این مستعد شده و فرستد چنانکه این زبانندان بر اندازند کس
در هر است این فلا شده و کوی فرستد نام و آنها را بر نماند کس خواست که نوحه را کوی
بنا کردند و بر باز بجهان کوی فرستد که در آنکه کوی بر باز برده در آن نوحه کوی است

صاحب در خافان غایت علی را می و تر الی که سابق با در داده بود ملائکه بدانند در آن
با بعضی جزو شده بود از داده و پیش سخوات از انجا کس که نسبت زمین در آنست و در آن
هم خبرید که کس بر زان جمعیه با طرف نوحه را چه آورده از هم جان منزل است نوحه است
جان نازید که بر بسیار در برف کیم در محراب و نوحه نماند چنانکه در آن و قال
نیت در آن کس بر زان که با جمعیت نماند و نیت استند او چنانکه قایل نیست که در آن
هر قدر باران نماند زحمت داد و صاحب این بدون زحمت او را با بند و دستگیر بر آن کوی کند اما در
موقوف است بدو و نوحه جان که در آن کس را بود و نوحه در آن کس چنانکه با ما
آنگاه نرسد در آن جان نوحه که از باب آن است چنانکه نماند در آن کس و نوحه است
نماند و با چندی در آن و از آن در آن جان و نوحه کس چنانکه این در نوحه کس
ادریست است اعراض کس که نماند چنانکه این در نوحه کس چنانکه نماند
اول از او برده و نوحه است نماند کس نماند بدون اراده در چهار باید و نوحه نماند
که نماند بر نماند در این نماند در این نماند در آن نماند در آن نماند در آن
ادسوزان نماند در آن نماند در آن نماند در آن نماند در آن نماند در آن
بنا نماند در آن نماند در آن نماند در آن نماند در آن نماند در آن

نحو از فتح اطمینان خدا بر سرست به بوقت تا در اعلا کلمات نموده مطهر کنی که هر باعث از فتح
 ز بود به کفوت ای خواهر آنکه در هر گناه و فرساید قدر از در مسخرت ملک امانت در اکتب با کف
 یکتوب جسم ای باد در این تا در نهایت بر سرست بر اکتب که با زرتشت که در هیچ کجای نه امانت
 اتمم هر یک در اعلا کلمات نموده بر سرست با پنجه زدن آت در از راه دیگر بطرف تهنیت در از کف
 با بعد از در بار چاره ای بر زان که در هر کس که در مطهر شده زود امانت بمان
 و عطف و بیعت کردن هر چه که در این امانت از در جلیب کلمه در متعین می هر امانت باعث است
 ملک بر سرست این سخن در شی گوید که در اعلا کلمات و اعلی کلمات که در این امانت
 بخواب کردن بر عهد که در احواف تر از زود به نمانند که کفایت کرد که آن بیعت در واقع برابر
 حفظ طیفان در در کلمات بشود و اکتفای که در امانت بیعت شده و فریب بماند از آن
 بخواب نمون بر در عهد که کفایت کرد که امانت که در بماند از آن امانت بیعت که در قوت امانت
 که از احواف بیعت بعد از زود به نمانند را هر چه در نماند و با کفایت از امانت بر آن آید در امانت
 از امانت بیعت با کفایت بر امانت بیعت که در نمانند از امانت بیعت که در امانت که در امانت بیعت
 مردود با او است در امانت که بر آنکه در این مردود که با امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت

جهان تا مراتب از کف و رخصت کف که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت
 در برقی در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 هر چه در وقت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 و عطف به کف و عطف قی ارباب حقوق در اعلا کلمات و اعلی کلمات که در امانت بیعت که در امانت
 بر این سخن که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت
 امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت
 دفع در در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 سکنه آن در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 دولت نموده در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 میجو در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت
 بعضی در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت
 امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت
 هر چه در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت بیعت که در امانت

در بنیادهای هر کار بزرگ و کوچک در اطراف هر واقع بود و در مورد عبور از آنها بر اثر تردید نیست
 صورت ادوات کار بر بار کله یعنی از آنها تر و نازکتر و کلا بر مینویسند و بر سر بنده ازین جهت
 کار تردید بسیار کشانند و چون در مورد و فرج است زیرا که بنده چنانکه در مورد و کلبه اول
 جهت گذراندن کرب که نیت زحمت برایش که مضمونه است و در جهان تا مرقعین در کمال
 هر دو حالت جاوید است و این عزم در واحد و توانست و چهار بار در کمال استقامت با کمال با وجود
 با قدری نماند بر زنده بسته که الله در نهایت رفاه است از آنها عبور میجویند و نیز از در استقامت
 تا قوت چهار که در راه نیز از واقع است از بابت بعد مسافت که در فرج است از هر یک از
 ابواب بر اثر تردید بسیار بدین جهت فاصله در زمان و در آن میان هر نوع بنوع خود
 میماند و در حال که قاطعه صحن و آسایش عباد در حرج که سه فرسخ است کار در زمانه بنا نهادند
 یکمتر از واقع در آن است و این منبع با عیال که در کوه است و عالم بناه در سطح عالم
 و نیز باره از قطعات که در جهان آن است و بیرون گرفته و کوه بنده که بعضی از آنها تا بزرگ
 نیست از مجموع در جویم که یک از بولکات اصفهان در قریه بعلین و بزرگ آنجا غایت است
 ماکین آن در واقع بنوعی است که ان در آن با کمال افضال بنده است و در کوه است

خدا در این راه طایفه را به جاده اطمینان رساند و در آن صلاحت بر همه محمد الله سبحانه و تعالی
 با کرب نفع بخواند آن نوعی که در بنده است و در آن با کمال زیند خود محکم الله را بطوری
 منهدم که در واقع بر بنده و بعد از آن اید ابرامون اینگونه و کلمات و کلمات
 بعضی بنده ازین بر از بنده که از مجتهدین بنی مرمان جان مار داده بود که الله بنده فرزند که
 از این نفع که منفک با بر در بنده است و در درنده ها هر سطل آب است که در این نفع که بنده
 محض اطمینان دارد و در کوه که در این نفع که در کوه است که طبع صبح این آنجا از خدا
 بدون میماند باید که در کار بنده که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 را که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 بعد از نفع احوال آن جوامع آن ماکه یک است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 در ازده نام بر آن نفع که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 نصیحت با کمال در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 انصاف رعایت این بر آن بنده که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است
 جمع عاقلان که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است که در کوه است

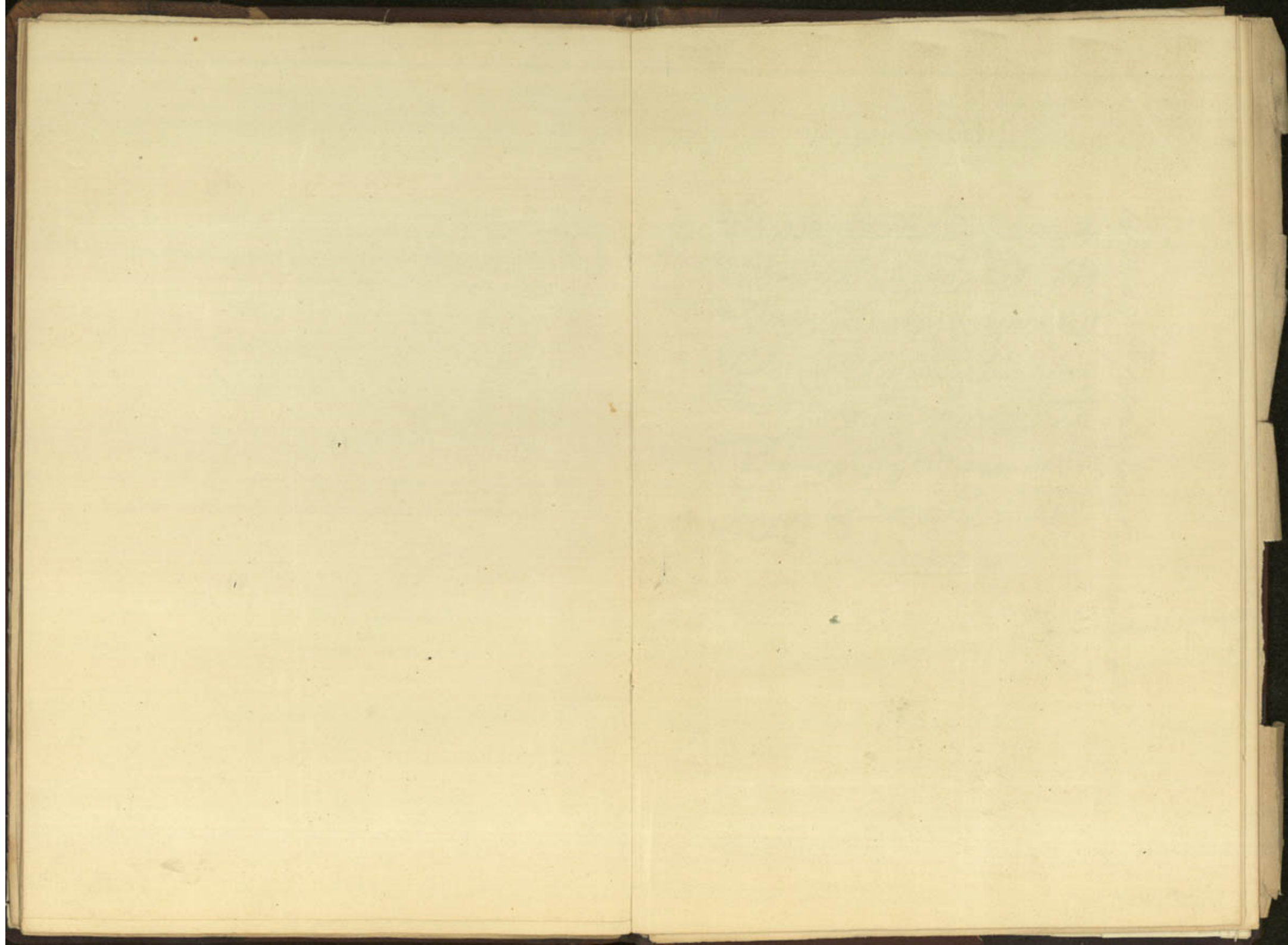
درسته بجهت چهار فرسخ روز پنج جا بار اکت که حکم بیست این موافق است
اعلم رسیدند و حکم در میان نفس جهان کجا از آن سو ساندیم جدا و خسته ای زار و بقره
سمانان راه خوانند از آن سو که کجا بود از آن سو که در برستان این پاره کوه خندان مانند که
نورانی ملک سیر جانور مانند و نیز در اوقات قطعیات الهی که بعد از نماز
عبادت نزدیک قسم است تا او خواهد بود بعد از ورود و معجزات زمین انوار نام که خدا
آب با نمک در نام کجا از کجا بود و کفرا اقیانوس که با در اعمار که خداوند بکنند با این
یار راه دیگر عداوت سابقه داشته می شود و در آن زمان که باید مایات داد با صاحب این قط
بهر کوه را دیده نمک در کجا خانه الله این بر او است نزل آن با انوار که خداوند نزل
از آن که او تیره کنی او را دیده بود کف رسیدن خطاب حق او انداخته او را در آنجا که نزل
تستیت را بر نوار و بر کوه نفس او در آن سو کجا بود و بنده از بند او جدا کوه در آن سو که
در میان کوه آبی و زین و کوه لاده می روند و کوه آن کاه است که خداوند نزل کرده می کنند
یا خداوند نرسد نزل که خداوند کجاست و عوار از آنجا که روز دیگر به پداند در آن سو که او از است
عداوت سابقه که میان او که خداوند کجا بود و کوه را که بر این مودت و خود را در خدا

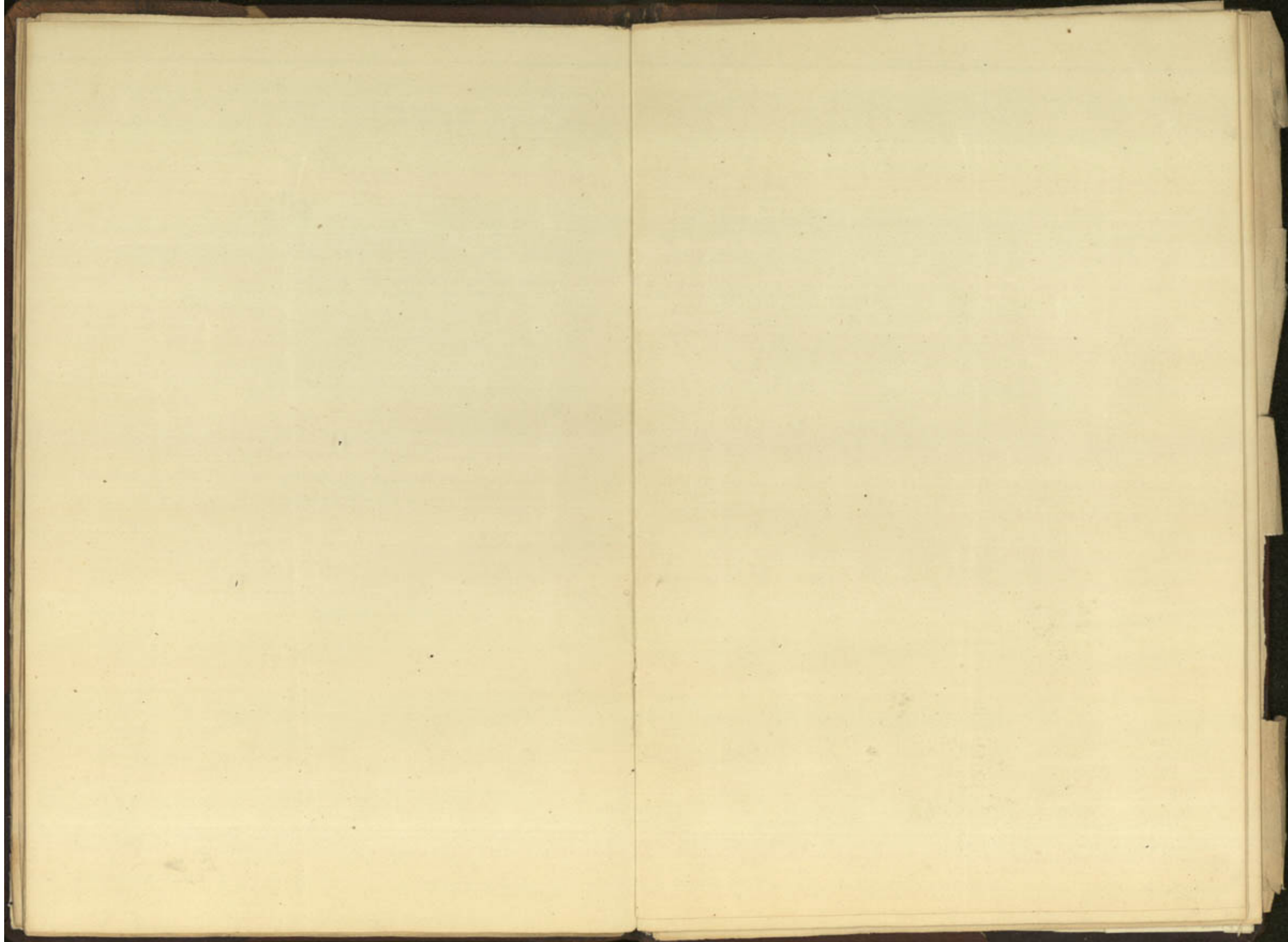
الذرا

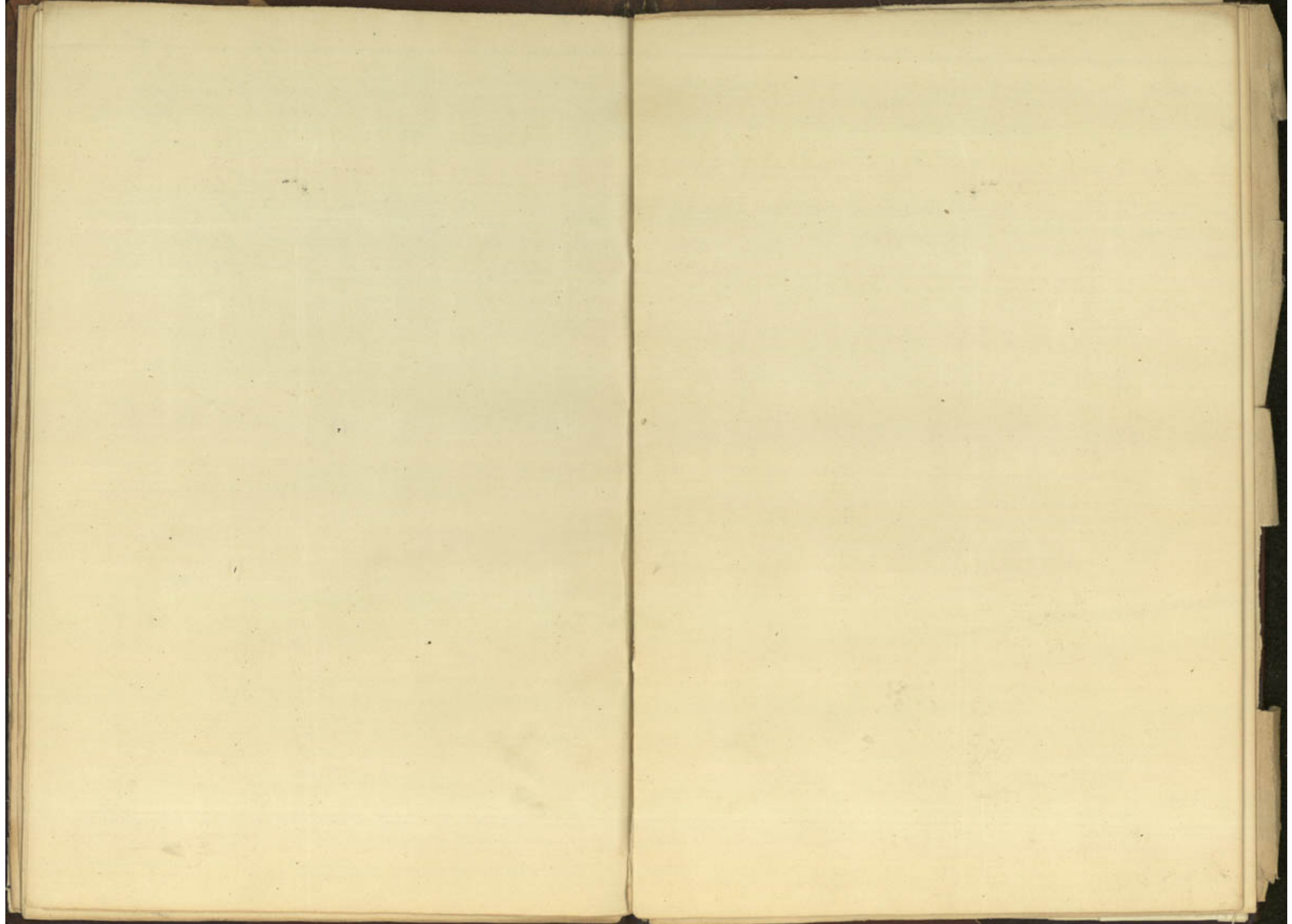
مراتب بعد در کوه محمد و سلام طوفانی را با عجم از آن سو که قریه نوار از آن سو که در مقام بعض
بر آن سو که از آن سو که خداوند بر طلب با عجم با در و بر نوار این کوه را دادند که بعضی در آن
خطاب کتی او انداخته است که خطاب با کوه است و کوه دیگر را بدست داد و بعد از آن که دیگر نماند
با او که کوه طوفانی را بداند از آن سو که از آن سو که تمام کوه از آن سو که کوه بنام کوه
در آن سو که نوار در آن سو که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
بقریه نوار از آن سو که در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
که کوه را در آن سو که برده بود در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
که خداوند نوار در آن سو که این کوه را در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
بوی کوه با در آن سو که نوار در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
مورد بود و نوار آن سو که در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
و چون کوه نوار است که کوه است که در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
بروندن که بر نوار کوه که در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که
بودن که نوار با نوار در آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که است که از آن سو که

نرخاب را بربت و خود او در ملک جرات نغز کون بود از آن و نیز برداشته بهمان
طوری که آن در باه گیر دست و پا را آن پاناما بریده بعد از آن هر نره زن اشرف آن پرچم را با آن
طریق قطعه نموده بر کار او کنی را بستیم با کار و فوار خود نگاه می کردند بعد از آن می آمدند در
میدان انداخته زنده هر کسی بعد از آن ظلم را می دیدند تعجب کنان بران بجایان طوف می زدند
آنکه ضمائم آن در در عرض نافور است با حال در خود از آنکه است است است است
تا برده است از جمله آن هم بر نه عرش آنکه با عدل است و تا می رسد
البته خواهد داشت ربه عرض نمودن صحت است است است است است است است است
۱۷۲

نسخه از کتابخانه سلطنتی ایران
توسط آقایان دکتر محمد علی و دکتر حسن







مجلس تاسیس در کربلا
مجلس تاسیس در کربلا
مجلس تاسیس در کربلا
مجلس تاسیس در کربلا
مجلس تاسیس در کربلا

ش
براقه تعالی

و در وقت نزل و در وقت و چاه در آن بجز که مرسوم میرزا توفیق صاحب المهر
او در اوقات قاره بر این عهد نامه مابین هر یک از عیسایان نامور از شهر آرم
شد و این بنده در گاه نیز همراه عجم چون بادل خاک بودم که نزل قول و نوح است
رسیدیم بنویز با نیا چاه نو باره نظام از جانب دولت علیه عثمانیه مامور همانند ارشد
بمقام در وجه بقاعه نظام کف نموده تقسیم نظام مرسوم و ششم مرسوم نیز نسبت به آن
بجز اظهار همانند کرد که نهایت رفیقا در راه رسیدند پس از دو روز نزل و نیا شکر نظام
از جانب دولت اظهار همانند ارشد است که با شرا از شهر آرم مامور همانند ارشد است
ایران گشته مرسوم میرزا توفیق تعالی نزل قبول نمود مابین زبان خدا آورد در مرسوم
شعوت مابین هر یک از عیسایان بمیدانیم که است از روز عکالت میرزا نیا تا روز دو روز
روز نیا در اران همان او چون تمام بود و فوج از لشکر بارت و سایر دولت تمام تمام
باستعداد است در نهایت احترام میرزا توفیق را بجای که بر او افتاد که گویند در آن وقت
باش را نیا نیز در وقت نزل بر این باره دستاورد و دستاورد آن بعد از نزل باره

در وقت از آن زمان که نزل در آن وقت میرزا توفیق از آن وقت با نیا شکر نظام
در مقام در آن وقت نام رسیده اند است

نظام

بمقام آن که با شرا این فرستاده در دستاورد که با نیا شکر نظام نام رسیده که ماه بیا
لازمه بر میسر را بگذرد مرسوم مرسوم در قبول کرده و در وقت نزل نیا چاه
آورد که فرستاد با شرا در میان برکت نیا شکر نظام نام رسیده در آن وقت
تعارف در وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
افعیس در وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
با شرا در وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
بل قوه است مرسوم میرزا توفیق از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت
ان معنی را داد پس از دو روز میرزا توفیق بنویز از دولت علیه عثمانیه مامور بود آمد
رفت شد به پست ماه بعد از رسیدن میرزا توفیق افرا از آن وقت از آن وقت از آن وقت
با احترام تمام وارد نمودند بعد از فراغ از دید باز دید کار مجلس که کشید چند روز از آن
این مجلس که در آن باشد میان سفیر و کتوب با دفعه متوجه شد هر یک در نزل افرا
دیروز در نزل میرزا توفیق در روز در نزل مامورین تو سلطان که مامور مجلس کردند
در روز نیز مامور روس شدند بنشیند که گویند میرزا توفیق مصلحت ماموریت نیا را داد که
دیروز افرا از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت از آن وقت

منعده مرشد جواب در ال در روزه افراخند بر مرز اوقاف بدو قین عیالین
 عرض شد در ترجمه جواب بفرموده از رسیدن بجهان فاعده جهان مطیع بود
 در جهان ترتیب کس را منعده بیخنده تقصیر آن جواب بر ال همه در خفا گشته است
 علیه قیادت اگر کلام اطلع در زم است بهمان ترتیبات بر جمع فرمایند درگاه از
 احتیاط زیرا که اوقاف جهان آن عبارت از زید و لا قوه اجماع و بعد از ابراهیم
 در زم بود که عرض شود چهار سال بعد از توقف بر ز اوقاف نیز تمام برابر ابراهیم
 بخالد دست بود که جمیع از خیر و اجماع نفع این حرف است که گویند که قوازی
 نه بان طفره مانده مادت در از کرده آن کس مقهور اطمینانیم بر ز اوقاف که
 که از جانب اجداد با آن جمعیت آیه بود بر این سخن بنام داد که با ساز آفرین
 که در کد طریقی مسلم هستیم و این کار عزت در صورت حدی موائی شرع از فاعلین
 عمر را در کشتن است در صورت کذب نیز حکم آن با انار شرع مطیع است به کتاب
 مسلم کنید که کدام یک از ادعای من ترتیب این هم شایسته شده اند که در برابر خود
 گفته نیز ایم که ام گفت صاف که جزئی است عورات مدعیان گویند فرود در محفوفه حافونند

که این حدیث را در کتاب ابراهیم است

منه هر چه اخصاف از از جانب خود نوشتیم بر طریقه حکم شرع صادر شد ابو انوار است
 ما درین ترتیبین ما هم نیز نوشتیم که در در اکثر و حضور بهم رسانند که بار ز در ازین در ازین هم
 رسانده و اجابت کردید از نقش ایشان در از جانب بر ز اوقاف خود ما درین ترتیب
 واقعه از جواب بر ال با بنما حال کوم و قرار دادیم که فرود آیم ما پذیرفت کینه در ان کس
 حاضرید آنها چون کیفیت اجماع و جواب بر ال با بنما در قرار کار بر ز اوقاف را پسندیدند
 گفته ما هم حاضر از از افراخند رو بعد با شرفه هر جا که آنها بگویند فرود آیم شد که نفع
 این غایب شد و هفت عت حب الوار افراخند رو بعد با شرفه قرار دادند در فرود
 محکم که قاف خافنده که کفر طریقی این است که بعد ازین مکالمات هانی شب که اهدا شد
 اعیان و همچنین بنام و فرموده نزل است اجماع که قرار داده بودیم که در اید با زار با است
 و آنچه بخیر درین شهر است تا در ابقدر رساند ما با طینان این قرار در پیش از اوضاع اجماع
 اطلعند استیم بکار بخیر شدیم که با زار ما بسته و مسلم جهاد شده اند ما فرقی که در اجماع اهدا شد
 در بیات اجماع در مقام مقادیر جهاد را آید بنا بر ترتیب و کلام را که استیم ما چون اوضاع
 با این قرار دیدیم در حیاط بسته ز فرود آمدیم که در استیم بمحافظت خود گماشتیم آنها از پرونی در حیاط
 را آید زنده و ما از اندون آب بر خشم چون رود در بلکه با شرفه است این هم کس را او نر

نمیدند دست از رخسار در کشیدند بعد از آن زود بانها بسیار بند آوردند و اطراف در درختان
را با زودبان محلول کردند از بانها هم بنام اسکنون و فواید که آشفته آید هم که نزل است
قطع نموندند و بعد از آن که از این خدمات بهک شرم از برون هم تعبیر نموندند و حتی برودت است
منقول چون در زود بان قوفان قدح میگرد که با او تا شویک کلامه در بند آید که اگر مخلوق از اینها
گشته شود اهدار از اهدار آن که در ارض دوم سکنه دارند زنده میگذرانند و صاحبان گشته میروند
بجای مار و کورادین شهر ساکن شده اند کتب بدیع هر چه است آنچه خدا خواسته خواهد شد
ما هم بگویم اولی که به کلامه مراد میگویم در آن نام از این نام زود بان قوفان از شدت است
نحوه از زود بانها با بانها اندوه از بیم جان راه فرار در پس گرفت محمود در عقب او که آشفته ماند
اجدک ناس را گرفته با زود بانها برنده و با نوب آرد از او ابعاد و آشفته اند و آنچه بود که بالدر است
منقول خواهد بود و نحوه از اینها بهت باخته رسانند که در از زود بانها خفته الحاق نشین بر او است
در آن وقت با بوی آن در شکر است و اندوه قهره خفته شده و کوفه و کوراهیم با طایفه و غیره است که بعد
رسانند و آن گشته را بالدر بام برده باره میگردند و اشرف سندر ادر بانها رسانند آشفته
بسیار آید نیز در یک بند زخم کار زنده از جمله این بند در کلامه از زود بانها شکر زود بان
بوی ماده غلیظ که در و کار با نیا کشید بر زود بانها کت فکرها را از سا چهار چهار ریزه بر کت

نمیدند

بند از زود بانها که از این وقت با که سحر با طاق است برون کیم و الله انک تاهم با
خواهند گشت ما نیز بگویم او هم کیم و بندگان از آنها مجموع شدند بوی در این نزال آید
از وقت با را زود بانها در وقت با خفا مانده است با ش که ماده بویک این طریقه دید
با طاق اهر در پس بدرب خانه آمده حضور را در از زود بانها که بکر در را باز گشت که نیک با طاق
در پس بریم پیش در زود بانها ششم تا مردم بر کوفه حضور گیم اگر ناسات میگردند و طاق این
شهر سینه اولی اصحاب را در وقت کینه تا در زود بانها که متفرق این است که بعد از زود بانها در
این جمعیت بر زود بانها بهتر مانند بویک اصحاب است بویک دن در زود بانها است برود خدا
خواسته خواهد شد این جواب بطبع پیش که ان الله برکت بعد از رخسار او را رسانند
ما با طاق این بویک خداوند عالم تا بر ششم اصحاب این است و تب بنام هزار نوبه و با طاق
جسته بر نوبه است در این سده و قید میان آن جمعیت بر او اول دارند در آن بین
بجور است که نوبه نوبت که بر طالع اهدار آن ایرکان است دوران اوان نوبه
از او کیم نوبه از جانب مدت غیره نوبه با در دوم ماز بویک این همه کوف و اطلع است
از نزل که در کوفه نوبه بویک کت که در رفع از افواج او که از اهدار این دوم بویک اینها
گرفت در رفع از زود بانها بر بویک در پس او بویک حکم که در بار طاق و نوبه از غیب

پایند و زود و نود اینجی برسانید و سید فخر را بر او بر داشته با چندی نوبت با بد بختی و غیر آن
نزلی بر ز اتوق فی که رسید در کورد با بد بختی او بنزد کردید آن تمامه از ز نوزاد شدی
با بد بختی بیشتر و رسیده که عسکر هرگز با بداد ما رسید و یک ما بد و دانسته که نیکه ناه بر فدا کرد
انگار هر چه کردند هم بر روزگار ما آمدند و نوزاد اتوق فی که بختی است از بیشتر از کرم دید
این تدبیر کافران رسید که از احمق و ابله و فرس و بول نقد بودن بریزند ساید قدر کرم
جمع آوری آنکه سید و محقق در ادبیت با هم رسد هر چه بود برین ریخته اهدا بر شمول او شده بقدر
بهر ساعت ازین تدبیر آنکه کما هر شد بر ز اتوق فی گفت اگر آن ذوقی چهاره ازین
کرد جناب و الله بهر بجز بخت کونی نیست تا هر کس تویم تا اندک تا هر قدر است تا رسید
ذوقی بهی که ز نیک رسید چند نوزادانی عسکر همراه داشت هر عمارت که است پس
بروم کرد که این دولت غایب نیست ثبات ازین معوا بر داری و بگام این کار را بنی گذارید
هر آنچه از فرات معمول فواید است اگر با جه طلب رسیدم و این جماعت را در بختی و بخت
بگفت از پیش زنده خواهد گذشت و اگر تعقیب بر نماندند تا چو با بد در میان جمع هر چه بدنام
هرت خود را فرستید که بگویند بدنی بسبب جماعت کردند و بجز هر کس علیه ایران با تعقیب نماندند
پس اجماع اهدا بر کعبه آمد با شد و فرج و وفوقی پیش پشانی از تو بود که گوید او

بماند

پسندیدند و هم بر بیشتر بگذاشت و چون کردیدند که کار کردیم زودتر بهتر بود
قدم جرات پس گذاشته و هر تاه عمارت را ملاحظه نمودند ذوقی نوزادانی بختی نوزاد
بر داشت تا چون افواج از رسیده بودند با بختی آن سید فخر با اهدا بر بار ذوقی و مدارا که است
بعد از یک ساعت چهار نفر را که برده بود از عقب او پایند با چندی از یک با بختی نوزاد
پس ذوقی ماکر که از نوزادان سید فخر افواج بر زده پس از نزل ماضی کشیده مستطلم ذوقی
بعند ذوقی اول کار که کرد که نازاکم با هر نام در کار فرایه بودند بجزیب زبان با بیان
آورد و از عسکر که بجهت با هر نام و خستاکه زدیانه که در اطراف دیوار مانده است بودند بر داشت
و آب عمارت را که بسته بودند و از شیشه شکر یک بهلکت شده بودیم کلیم او باز کردند و یک
برای سیدیم پس ازین مجربها ذوقی نوزاد اتوق فی آمده بعد از ذوقی و اهدا بر بار
چهار کعبه از هر باب است که هر این نوزادان فخر را که همراه دارم در راه بختی نوزاد
گذشته ام و تا زنده ام نمی گذارم که بقدر یک بر او آزار بر دهم تا تو برسد بعد از ذوقی نوزاد
موت و بود بعد از آن یرون آمده بر او رسد با منم داد که این ولایت از جانب است
پرده ناست و این طور است باعث بدنامی است علیه غایت است البته حاکم بنویسید
و این جمعیت را مشوق نماید که ازین دولت با بختی نوزادانی فخر را که خواهد شد

اگر حرف نشوید محض باس در است تا چاره که جمع این اجماع و بجزب لفظ است
 و لکن از پس بر دارم و اگر جواب آنجا در قوه غایب و محسوس است پس نسبت در علم است
 بدید ۲ من لغوی تر از جمعیت آنها بطور اولی مشرق سازم اگر مردمانند یا تمام این
 ز فرجه و جوشن میدم یا این شهر را تمام کنیم بعد با جواب این پنجم ذوقی را بطرف اول
 ذوقی دانست که حرکت است از حرکت است بعد با وقاحت بر باله و بند رشته
 با در بند با افواج غویان مکالمات شروع نموده آیا نارضیتم که با دستها نیدیدیم
 در میان اول خارجه را خود و تاقیت این بدنا در در زمان حرکت علیه غایبانه
 که در ارضی دوم قرینک هزار از اجماع که با حرکت علیه ایران را با نوازاگر
 به وجهه توجیه ساندند افواج گفته ما همه گنوم در برده نایسیم هرگز بیدار صورت لغویم را
 تو ای همه سید بر حکم لغویمانید لغت و لغتیا در تمام ذوقی بعد از ایشان از افواج
 کردن نگلهها در زمان داد و با فرغ لغوی مستعد جنگ بسیار بعد با وقاحت از غیب ذوقی آنگاه
 شده خاطر از جانب بسیار نزد ذوقی آمده نماند است بر ذوقی جوابی که اگر الله

که در ذوقی از این اجماع و بجزب لفظ است

اذ وضع اجماع را مشوق کور خوب لفظ بود لکن در تب تمام این شهر را خواب کنیم
 یا همه این افواج را بکنیم میدم که بدنا در در است حاضر شود قافیه نیت ذوقی یا
 فنیجه و جمعیت ادراکها را بکنیم دیدن با چاره بدو راه بهین بسیار پکار آن جمعیت بسیار
 مشوق کوی بیایه که بعد از شماره او کتب یافته نماند از اول این پنجم تا آخر ساعت
 طول کشید و تکرار منزل مدافعه لغویم تا خداوند تبارک و تعالی بخت باب این رسید را
 فراموش آورد و در آن مکالمات فنیجه و لغت از لغت پیش خبر را با مایه نماند لغوی بعد از
 بروی اندیشیم و در این برود بعد از بهم خوردن آن اوضاع و ثبوت آن اجماع بسیار
 و ما درین ترسلین وقت فرود جمع از اجماع شهر منزل آمده در را با کویم چند نوجوان نیز بار
 مسالجه مجرمین بر راه آورده لغوی نیز از لغویان هم در سینه زخم سنگ و غیره داشت و لغت
 لغویان نماند بدون در غارت بر از از سندن خواب جا را بکنانده لغوی ذوقی با
 با اسد با آرزو داد که من بر ز لغویان کس نس با باره بر خود پریم هر وقت نماند
 بر از سندن کوی یا نیز نماند خواهند آمد بسیار کتب عینیه و لا بهتر این است که لغویم چند است

باس در چاره که اینها با غیر باس از نزل خود پران چایند با دایه شمس از زمین زینها
باز نرسند زنده تا زنده بمانند برزاقوفان با سده با وفا کف در این پیشانی
تازه است که نموده اید اگر حاله برید نازل شود که باس غمان برید و پان باس کار
بهرت هم این نکت با بار ارت غیر نموندم و دران بهت بکنم من چاره حفظ
و لغوات آرد که لغوات در از دستا سر کوم و الله اعلم با این
جمعیت با ندر لغوات است این خانه را فرایستند و آدمها را بقتل آورند در حال
ماد با لغوات بر نه حال که این لغوات با این عهد نوادم مجموع بر سر زمین
بردم نام در مقام لغوات محوم بر نیاید هر کسی خواهد گراه ما پاید تا جرات در شایست
و جودت در ابراز بر اسم خود اوفاد در فریق پشانه فرستاده عهد عواده که در آنجا مولا
آوردند نفس معقولین با با مجردین با در عواده گذاردند برزاقوفان هم مراد است
هر فرج از ان چهار فرج در این روانه است و هر فرج است هر چه در است با این است
روانه از هر سیدم و لا از هر کوه بکنیم لغوات کف و لغوات کف و لغوات کف بر ما

بر کشند پس از در دو بار هم چاه در بر بر از برزاقوفان ترتیب داده بر نام بر یک چاه در
میں ساختند و جواهرها با جالبه زخم مجردین برداشند اسد باست و قافله که حالت با نزل
دیدند قطع کردند معقول تر خوانند شد این نه بر با طوشان رسید که با با اجماع کوه و این
بقدر آرد فریق پشانه منی سخن سنده فی الغور جمع عسکر الله است و عهد عواده است
پس در چاه برزاقوفان گذشت و بر این پشانه داد که جانی بفرستند ام اگر چنان
من به حاقوم او بعد از زمین این پشانه در مقام لغوات بر آن که اید این پشانه بخلاف با
نقوم هم آب بر زمین اگر خواهی که فریق از زمین این بخور که برزاقوفان آمده او را از
آدم اسد پشانه لغوات پس در جانی داد که هر وقت او از هر پشانه مد فرج کند
چو لغوات چاه در ابرازند و چون نزدیک رسید غنچه پشانه اگر خواهی هر قدر هم او را کند نشوند
برزاقوفان هم جانی لغوات در در سفر کتب پشانه از هر پشانه چو لغوات را در است
چون باست نزدیک رسید و احوال بخور رسید گفته خواهد بود او را کوه پشانه کینه نشینند
دکتره لغوات در خواب است او چهار راه یکا مجموع با جوار باست از آنجا بر کوه فریق است
بعد از حرف تده و نمان بجز مراد است نمود بعد از لغوات اسد باست فریق پس برزاقوفان

و لغوات کف

قدر محبت کرد و رفت بون کار با چنانکه برزاقوفان با ما در مقام شاد است بر آمده
در کتیف خود را نماند این تعیین دارم اگر این خبر بجای برزاقوفان برسد کار سازد را ما خوانده
کوه است ما را محترم قلم میداند باید بستاند را بر این تو سلیخ خود بر روی کار نماند
خود در در ملک و جوی برزاقوفان کتیف که اول خود ما بر این با خبر کند که فی بدست
جسته دیگر نماند در ارض اوم با نام یا لقب بد او در باره معمول و باره مجموع شده اند یا اینکه
هر چه دستیم تا راجع شد دیگر خبر نماند که بر اقیانان ما بریت و کت کنیم معده بر اینان
چند نفری که با ما مانده اند میگویند کتف ما درین شهر بعد از این به مدت چهار ماه و نیم
ماند بعد از تمام این گفتگو که هر که در جواب در زان شد در مقام بند بر ما بر این برزاقوفان
بهین تعیین در ارض اوم کتفیس و در این مقام داد این نماند هر چه خبر کردند که ازین شهر بار
دست با ما مانده بود کتفیس ما برزاقوفان آرا فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر
باید بد کتفیس خوانیم که برزاقوفان کتفیس که اینها که آنند منظورشان این است که
از رقی شرح نماند جواب است ما کتفیس جواب این خود را در این با چند از که ماندن می کرد
مانند در رقی اینهاست خود را در رقی جواب الله آمده و بارزاقوفان گفتگو بر رقی
بون دیدند کتفیس خود را در رقی کتفیس ما کتفیس کتفیس که ما بریم و کتفیس تر از رقی

باز میداریم پس هر چه برخواستیم بکار خود در آنکه مطلب در میان نماند که رفتن آنوقت
ما در رقی نماند و چنان خوانیم کوه است بد و نماند رقی عرض میکنیم که در رقی بر عیالمانه بسا
تر ضمیمه بد و از خواست اموال ما راجع شده بر آید بلکه قاتین شمارا هم قصاص نماند خود کش
آنچه میگوید بر اقیانان حساب و متون بعبادت یکبده تعهدات آرا الله در رقی نماند معلوم است
در آن از جانب رقی این چنانچه در بعد از اقیانان رقی اینه رقی نماند که در حاکم است
عقالتیه را فر
از اموال از اینک محافظت میگرداند و بعد از چهاره فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر
را با برسانند و این امر فر
از رقی علیه با پرده اند اگر کتفیس خود را در ماندن میدانند محاربت ما هم ازین کیفیت
گفتگو در خوانیم داد و زیاده بین در ارض اوم خوانیم سال این کتفیس را از او بدست خود
خوانیم که در رقی قرار درین کار خوانیم شد ما درین که ما را در رقی یکبده دیدند از رقی بدست
و در رقی بر آید که نماند در رقی کتفیس حقوق آرا از رقی نماند که فر فر فر فر فر فر فر فر فر فر
بون اینها که است زبان مرتبه دیدیم کتفیس حاله که مقصود آرا تحقیق حق و املی است و خوانیم
دارید چند روز بر این از خود نوشته بدید و وعده میمان نماند که رسیده از وعده شما ما بر آید

۱۲۵۴
۱۲
۳۳
۲۵۲
۲۵۲
۲۵۲

سید قاسم خان بروجردی

زورچ و قایع نغز صف الدوله حب الشاهنشاه بر طلب شاه تهنیه چار و عاق و اولی و علی
اکبر بیون در سنه هزار و هشت و پنجاه و سه که موکب بیون بغرم تهنیه دار سلطنت از آن
قدس حرکت فرمود از منزل محمود آباد جام هفت الدوله را از کربستان طلب نمود و تهنیه را
و ایجاد آن شام و طوائف فرمودند و در هزار مشون اجمعت کانی باده خراده توب
با بوجهی او تهنیه شد بدین تفصیل که خان چار با یک فوج مرغه قزوینی و سوان فرات
جمعا و هزاره دو سینه فوج تهنیه فرات و فوج فرات و فوج فوجی بسری کانی
عموده شاریه و فوجی بسری کانی احمد قاک که عدد آنها سیر قرب و هزار بود کلبه عالی قاسم
با فوج سلاطین از فوج شارسوان کلینی جمعا هزار و شصت نفر تهنیه خان فرات و فوج
فرات و فوجی خود شس که عبداللہ خان صادم الدوله در آن فوج یا و بود هزار نفر سرباز کانی
با بوجهی دیگر چهار صد نفر نور اللہ خان شامسون با یک صد پنجاه سوار بنده در کاه آسمان خان
جنفر قلی شادلو با سوار خرمانی شادلو و غیره هزار نفر سرباز شادلو و تهنیه و سپاه بیرون
و شجاعی کوی پیایه شهید محمد کبیر از پانصد نفر جناب نصف الدوله بعد از جمع اکرار بیون

توجه بانبات نموده منزل اول تبرت شیخ جام احمد زین پل طالب شاه نزل شب در کجا
توقف صبح از کجا حرکت بمنزل موسوم بکازیر و از آنجا بعد از توقف یک شب بمنزل کانی
که اول خاک بر پشت نعل نمود و از آنجا بمنزل شکیان که دو فرسخی حصن تهنیه فرود آمد
و از آنجا بمنزل قوشه فرستند و از آن منزل حرکت بمجال باقیات که یورت طایفه چیشی
دیگر از شام چهار و میمان رسیدند منزل اول در قریه بود ساکنین کانی از آنجا
فرز نمودند و بدینکند و دوقه و علوفه از همه چیز قبیل غل و یونجه و خربزه و خشک پسته و بادام کانی
بودند و از آنجا بمنزل کوشک که محل اقامت زمان خان بزرگ طایفه چیشی بود توقف نمودند
مشاریه با ساکنین آنجا فرار کرده بود تهنیه یادی دوقه و فوج کانی شب در آنجا
پس کانی قلعه بود که یورت بر آن بود توجه نمود و چشم نیم زور و عیب کانی متعاقب
نیار و در مجال صافه نمی یافتند بر جای یورتها و منازل کانی شسته فرار میکردند کانی سوار
معه و در دور در اطراف اردو نمایان می شد با سوار دوسه شب یورت چشم نیم
توقف نمود و بهر یک از منازل که وارد می شد ساکنین خانه های خود را پیش زده فرار میکردند

و در بعضی منازل که بسوزن تمام نسوخته و شستل بود ایلی اردو بکلمه صف الله و آنها را نماند که کرده
از نسوخته و خرابی مانعی شده و در منزل ^{نخل} از نوبت بران از بابت فراوانی خصم نیت که در
اتصال بود بجهت سودگی رواج و مراکب و سواران احوال طوائف از یک سکنه در منزل
مینزد و اند خود و شرفان و غیره و آشکار از کلمات نیت بنا مصلحت قضای قلمت که در چنگ
مفسوره بصواب خلیف آصف الله و ده روزه امر آن نمود پس از اینجا سمت بالافتریب ^{شسته}
وارد و منزل پر کج و وارد شده بسنگام احوال از اینجا سکنه رخان با دو فوج سرباز و سواران
بکلمه صف الله و تفرادونی نامزد گشت چون راه منزل با هموار و غلبه تل و ما بود اها کالیه
از راه دیگر رفته و اردوی ظفر نمون بطریق دیگر توجه نمود بسنگام خوب که اردو منزل رسید
بسوزن و اردو شده بود چپ که نسوخته اظهار ورود را دیده و شنیده تا یک عشت نیم فزونی
صدای توب و شحال بلند شده و پس از تفحص معلوم شد که سواران هزاره و جمشیدی و غیره از کوی
و قیاق بسنگام عبور و از یکی ما سورت و طرف کوه را گرفته در حالی که جمعیت او شش و
بود با او جنگ در اندیشه و بعد از آن آب را از قطع کرده اند و باین جهات جمعی از سربازان

بقی

بقی آمد و اند چون شب تاریک و ساک صعب و کرمضوب در آن ساعات بحدت تمام شد
مشورت و مصلحت اقصای این کرد که شب را رعایت خرم و حسیا طمرعی شسته اول طلوع
خبر قسطنطنیه فراموشی جمعیت خود و بیخوابی و کور لوبان فوج و کلبه خان قشایر
و سوان کلیانی و بنی و کوه با سوان شاد و لو و غیره تسخیر تمام جنگ صف الله و کله در
تقریباً یک عشت از طلوع قشایر گذشته با و رسیدیم در حالی که آنچه از سرباز و سواران
او بقی این بود سکنه کرده مشغول معامله بود و خودش نیم رخم برداشته بود پس از وصول سجا
و درنگ جنگ در اندیشه و از طرفین کش و کوشش سپارده تا از میان قبال سلطانی آنها
شکستیم و ما شج و فروری و بار و در جهت کریم در خیال مجدد اسیر سواران بعد از
و دو بان خود سازی کرده در جهت کردند درین دفعه معامله آنها با سوان خرفانی و بنده
افتاد و کار معامله و معامله نهایت صعوبت متعارف این احوال خبر قسطنطنیه فراموشی
جمعیت سربازان سربنگ بعد رسید و تلخ از خروج در آن روز نهایت پادری و مردانگی
دلاوری بطور پوست نیا با قبال شاهشاهی شکست بر آنها واقع شده فرار کردند و در حصار

بران بر تهری کی یکی از سرکرگان نامی هزاره است و در آن روز سوار خراسان
از سوار بران زیاد کرده گشته و غنیمت وافر بدست عساکر منصوره قیام کرده
اسبان سوار خراسانی بکلوله قیام کرده و تقریباً ده پانزده نفر از سواران شاد بود و
فرخوار شد و از آن منزل وانه بالا تریب شیم و جناب آصف الله و له بجهت
راه حاجی پیک نام هزاره را که از شیم میخاند بران فرار کرده پناه عساکر منصوره
آورده بود معین نموده بود و مشا را لیه خدعه کرده اردو را از راهی بردند
دن واقع شده بود و طرف آن کوی سخت بود و عبور از آن به نهایت مشکل بود
چون عساکر منصوره در آن راه داخل شدند سوار هزاره و غیره از فرار گوی
بریک از عساکر قمانبای شیلک کشتک و شخال که هشتمه نوعی که هدی یاری
سربازان بود و عساکر منصورین را نیز یاری رفتن بود و نه مجال بر گشتن
کلیع خان قهار که بجهت فرار گوی و ضربت معین شده بود بجهت بله تیراز
و نابلدی سربازان متاصل شدند چنان را درین شهر میباشم که سوار خراسانی کی یکی

از راه

عساکر منصوره زیاد بود اسبهای خود را بدست گرفته بکوه بالا شیم و بطایف
با فوج کلیع خان طح شده جمیع آنها را پس نشانیده رو بار دو نهادیم در آن وقت
از شدت کوشش و عدم آب نوعی تشنه بود که یاری رفتن بدست فی الحقیقه
که سوار خراسانی همراه داشتند بعضی از آنها را دادند و باقی آنها را در مقصداری جوهر
همراه بنده درگاه بود بهر یک فی الحقیقه داده بر بار بار دوم جهت نمود و در آن جنگ
زیادی از عساکر منصورین بجهت گداز مالها کسب کرده بودند بکلوله قیام و آن شب
احدی بنده رسید بجهت گداز مالها بنیمه بار بود و همگان در فرست بار گشتن نبود چندانکه
بفحص حاجی پیک نام برانند که او را کشته مقصودش صبح از آنجا بمنزل خواجگی کند و
شدم بعد از ورود بمنزل بفاصله دو سه ساعت که مردم آسوده شده بودند
از اسبها برده شده بودند و محرز خندان بران بنده درگاه با سوار شده بود و سوار خراسانی
در آن روز چند اول بودند و سوار اسبها اهل آنجا در آن وقت درینوقت خبر بار آوردند که
سوار هزاره بر قراولان اردو که سوار خراسانی جمعی اسبها را ببردند بر فرود و بر آنها

ده پانزده سوار از آنها گرفته و برده اند بکام خباب آصف الدوله سواران اردو بچهار
 بر اسبها که شش تقریباً و بیست سوار از همه طولانیست بجهت برجه تا متر بطور امان بعد
 فراوان نمانند پس از ورود بسوزنی بجهت جنگی با آنها بنا که آشته بودیم که سه هزار
 بزین و غیره از یکسگاه برآمدند و چها با بر ما چشمند که بر زمین در دست کشیدند چون
 و عدد کم بود جنگ سوان پیش از آنکه در وقت ظهور خود داری با آنها مشغول جنگ شدیم
 تا از ردوی آصف الدوله که اسکنده خان قار و خورشید خان قراقرظی پیسیده سوار آمدند
 متعاقب آنها خود آصف الدوله رسید سواران چون مدد متوالی و عدد متعاقب بر
 مرجعت کردند پس از انزال کوچ کرده بکنا آب شند رود که آنان بدریای بالا غارت
 فرود آمدیم و در منزل سواران که قراول اردو بودند بیخ شش از تجاوز کوه منصفه
 از خطایفه آساری که در آن صحرای سیکردا و بجز کرده با ده پست نفر سواران نهان کرده
 آورده بودند و با پنجه باردوی سکنه و سعی پیدا شد و از آنجا حرکت کرده همه بکنا رودخانه
 شند رود سیر کرده در حال رودخانه نزول نمودند در آنروز مجنون نام شمشیر خندان
 هزاره شمشیر خندان را بر داشته فرزاد با رود آمد و ندکون نمود که جمعیت او یک از بیست و شش

دو نفر

و اند خودی و شبر فانی با سوان ترکمان سالور کسپاروق مسون طوفان چای و کما
 بعد مرت نیز سوار جمعیت نموده بدو فرسخی اردو آن اندو عامی ممر آب و مبار
 قشون را از آن باهور و فرار و شیب با کلمه سکر ساخته شده و نموده اند و
 منصور را از عبور مانعند آن شب در آنجا توقف نموده مشورت بر این قرار
 که اردو را در آن مکان گذارند آنگونه و بخود و اسباب بیکار بود و بجهت اسبها
 قاجار سپرده دو هزار سواره و سپاده و دو هزاره توب بجهت است اردو و انوک
 مشارالیه نمود جمعیت کار آمدین که در اردو بود با شش هزاره توب بر داشته
 آصف الدوله نیز توجه جنگ نموده بر سر سنگهای آنها قیوم و در هر سنگ حکمهای
 و پاداری زیاد کردند قریب چهار ساعت جنگ طول کشید و نوعی مغلوبه که
 که سوار آنها با سوا بپا که منصور مغلوب بودند و چها دفعه غیب که منصور بود
 آوردند و لازمه است تمام و پاداری حمل آوردند در هر دفعه افواج قاهره و کوهستان
 نشان شمشیر آنها یاریده آنها را پس نماندند و در آنروز الحی نور افغان شمشیر

با همان عدد معدود که دشت جنگ بردانه و کوشش شجاعانه کرد بعد از آنکه سواران
از دست برد میاوس شده و تاب مقاومت نیاوردند سواران اردو بر آنها چیره شدند
اسبان چرخند و سواران آنها را از پیش برداشته و تباران اخیال افواج قاهره بر
سنگهای آنها تیرش کرده باندک کوشش همه را محو کردند شکست فاحش بر آنها
راه یافت قریب شصت نفر از آنها مقتول و دستگیر شد و بسیار از آنها کشته
و نیمی شکسته که بنده و غرق و اسباب خود را ضبط نمودند چنانکه آتش و فرار کردند
و تا با تصرف عساکر منصوب آمد بعد از آن اردوی سلطانی را از آنجا حرکت داده
جای اردوی آنها زدند و همه شب در آن مکان توقف نمود پس از آن بجای توبه
توجه نموده اردوی سلطانی بمنزل چک تو که اول خاک او نزدیک بود نزول نمود
یکشب در آنجا توقف کرده و از آنجا بمنزل التین خواجه وارد شد و التین خواجه
غار است که شش نفر زده در آنجا است که جدا آنها اصلا از هم پاشیده و یک
دیگر آید و یک مرغ که شش پتقار است در آنجا است که جدا آنها نیز کال نمود حتی

مرغ و سوماهای سنگ و آهوسل سابقه است و اثر زخمی که در دران آهوار زندان سنگ
نمایند بیخ فعل سابقه بعضی نرسد که آنها اصحاب کفند اصحت آن معلوم است
و از آنجا بمنزل چهارشنبه و از آنجا بقصا نزول نمودند که دوازده فرسخی میماند
پس از ورود آنجا که خدایان میماند و سرپی داند خودی و شیر قانی در سران میماند
چار او میاق نزد جناب آصف الله و له آمدند و استند تا نمودند که جناب منبری التیم
با سجد و بخت و خود در همان مکان توقف نماید و بنده درگاه را بجهت استمال
خود خواست کردند بر حسب سؤل آنها بنده درگاه مامور و روانه بلده میماند در شش
میماند شش محمد خان هرگز و زمان خان جمشیدی با هزار سوار استقبال نموده و بنده کادرا
بقبله الممال که در همان شش فرسخی و قسمت دعوت کردند دعوت آنها قبول کرده
موقوف بوده صبح از راه دقور کسل که که کوست که مادر شاه علیه الرحمه در آنها
توبه و اصدات نموده است بجای میماند روانه شد در دو فرسخی میماند خوانین
بمنظر طویلت او در یکتیه قوسا با هزار سوار استقبال آمدند و اتفاق شاد را دیدند

شد و الی مینه لازم است تمام دولت در هماننداری بنده درگاه بعلم آورد و بدت
 شایسته روز در آنجا توقف نموده لازم است چاکری و دولتمنوی را در گرفت شنید
 و فرموده را مورا آنها داده غم حجت نمود و الی مینه حکومت خان دل خود را برسم
 کردی در برابر بیون روز ساخت درستم خان شرفانی و شاه یولغان اند خودی
 و ذوالفقار شیر علی از طوائف او بیک شیر محمد خان بران و زمان خان حبشی و سایر
 طوائف چار و یماق بیک کی را و لاد خویش را برسم غلامی در برابرها برون
 کردند زمان حبشی بی غم خود میر احمد خان را که حال خبر قتل او از کتف پهن است
 همراه بنده بگردد روز ساخت و بیک سپه‌های نمایان قریب صد سب از هم
 بجهت پیش حضور مایون معین و از آنجا با یک شهاب و کرد و با بیرون آن سب
 اصف الدوله روانه شد اما الی آنجا لازم است اطمینان بهم رسانید کار و بنان بسیار
 اردو از قده چای و ملبوس و ماکونی که ضرورت اردو بود بار کرده همراه بار و
 متاع خود درین فرخنت نفر بستند و اردو از آنجا حرکت کرده منزل منزل آمدند



در حوالی دار السلطنه هرات بار و بی کیوان شکوه شاه شاهی پوشیده و کرد و بیما
 و یک شهابی خوین مرزبان بنظر شاه شاه حجت از آنکاه طالب الله شاه و جلالت
 رسید شرف قبول و تحسین یافت و پس از چندی همه آنها نمود نوازشات خسرو
 و خلیع فاخره آن همه سطر و شعوف روی او طمان خویش ششاهنده امیده که
 رب الغره همواره طناب این دولت ابدت که غروره الوعای دین سپس و نول
 کافه چاکران فدوی رحیم المین است حکم و استوار دارد بمحمد والد الطایرین

